

انسان مسخ شده ای که سرمایه داری تحویل می دهد

ورنر سپمن - ترجمه ش. م. بهرنگ

(5)

مدافعان سرمایه داری با افتخار به موفقیت های آن اشاره می کنند، ولی فراموش می کنند که سرمایه داری تنها به بهای اشاعه ناامنی مدام و با تحت فشار قرار دادن بی رحمانه انسان ها آخرین رمق آن ها را (تحت عنوان راندمان عالی کار) بیرون می کشد. آقای (اینتل)، رئیس کنسرن چند ملیتی کامپیوتری در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: «برای کسب موفقیت باید جوهراس ایجاد و حاکم شود: در سایه اشاعه هراس می توان کارکنان را به بهترین وجه ممکن بسیج کرد، بویژه در دوران موفقیت!»

چون با تهدید کارگران به اخراج نگرانی آنان نسبت به عدم موفقیت شغلی و عدم کفایت افزایش می یابد و آن ها به کار فشرده با راندمان بالا رضایت می دهند و در نتیجه محیط کار آرام و آمادگی بیشتر به تطبیق خود پدید می آید. اکثریت مردم رشد کاملاً عادی سرمایه داری را بعنوان مناسبات قدرانه قلمداد می کنند که شالوده زندگی و شخصیت انسان ها را به مخاطره می اندازد: **هراس و وحشت بطور اجتماعی تولید شده** در پایان قرن بیستم را مردم با گوشت و پوست خود احساس می کنند. این از خصایص ضد و نقیض (پارادوکسی) رشد تضادهای سرمایه داری پیشرفته است که هراس نامبرده از عوامل اقتصادی - اجتماعی نشأت می گیرد، در حالی که هراس سال های 50 و 60 میلادی عمدتاً به سبب درآمد نازل پدید آمده بود.¹

در سرمایه داری مخاطره آمیز مردم برای حفظ و تضمین شغل خود بدون کوچکترین مقاومتی (حداقل تاکنون) به فشارهای جدید سرمایه تن در می دهند: در سایه فشار نامرئی ناشی از شرایط نامطمئن زندگی، پیوسته از زحمتکشان کارآئی حداکثر جدیدی طلب می شود. شرایط ضد و نقیض (پارادوکسی) غریبی حکمفرماست: از سوئی میلیون ها نفر محکوم به بیکاری اند و هم زمان با آن کسانی که در روندهای باز تولید اقتصادی مشغول بکارند، مجبور می شوند همواره بیشتر و بهتر کار کنند. در یک اقتصاد به اصطلاح «سالم و نیرومند» که مشخصه عمده اش بی ارزش شدن «کار زنده» قلمداد می شود، مقدم ترین خواست سرمایه عبارت است از این که با استفاده از امکانات جدید فنی و اشکال سازمانی - اجتماعی تغییر یافته کار را فشرده تر سازد و کمیت آن را به شیوه سنتی رایج همچنان بالا ببرد.

در حالی که کتب درسی جامعه شناسی از وظیفه شناسی مردم شکوه سرداده اند و در هر فرصتی به طنز از «جامعه تفریح و سرخوشی» دم می زنند، برای بخش اعظم مردم نه فقط زمان لازم برای تأمین معاش طولانی تر شده است، بلکه استفاده از انرژی کاری نیز از لحاظ دقت، تمرکز حواس و کارآئی فشرده تر شده است.

• هرکس که نتواند فشار کارآئی را تحمل کند، باید بپه خانه خرابی به تن بمالد.

¹ K. G. Zinn

● فشار «مشروعیت یافته» برای بالاتر بردن میزان راندمان کار و برای نیل به نوآوری نه به توان فردی مشخص انسان ها واقعی می نهد و نه بر عواقب اجتماعی آن می اندیشد.

● و نتیجه این امر عبارت است از **داروینیسیم اجتماعی**، لگدمال کردن رقیبان و کسانی که دیگر برای «گردش سرمایه» جالب نیستند.

با تعمیم منطق بازار اصل تخریب سازمان اجتماعی و تجزیه عمومیت می یابد: «بازار نه تنها متراکم بلکه همچنین تجزیه می کند. پیوندهای اجتماعی از هم گسیخته می شوند و روابط مبتنی بر همبستگی، سست و یا منفجر می شوند. اجتماعی کردن بازار یعنی زمینه سازی برای ضد اجتماعی شدن رفتار اجتماعی.²»

این دینامیسم مخرب بازار نمی تواند تنها با تغییر معیارهای تحصیل سود از کار انداخته شود، زیرا تا زمانی که سودجویی بمثابه اصل «اجتماعی شدن» اولیه نفی نشده باشد، «فرامین انباشت سرمایه و رقابت نسبت به حوایج اجتماعی و رفاه مردم تقدم خواهد داشت.³»

در «اقتصاد بازار لگام گسیخته» انتظار از شاغلان دیگر حد و مرزی نمی شناسد. آن ها باید کار و زندگی خود را متناسب با «گردش مؤثرتر سرمایه» بدون توجه به محدودیت های زمانی و ملاحظات دیگر تنظیم کنند. **هدف عبارت است از موجود بودن مداوم نیروی کار و تبعیت مطلق آهنگ (ریتم) زندگی انسان ها از جریان پرشتاب انباشت سرمایه!** زندگی اجتماعی باید به مکانیسم عملی لازم جهت نیل به حداکثر سود تقلیل یابد و انسان بطور کلی جزئی از روند «گردش سرمایه» گردد: «نه تنها اندیشه و خرد انسان، بلکه عاطفه و احساس او نیز باید سر ساعت در خدمت سرمایه باشد. بدین وسیله مرز میان منافع فردی و منافع سرمایه، میان زمان کار و ایام فراغت از بین می رود. انسان باید خود را در مؤسسه و برای مؤسسه تحقق بخشد.⁴»

● اجبار به کارائی فشرده و حداکثر در کلیه عرصه ها غالب است: همواره باید بیشترین کار در کوتاه ترین مدت انجام گیرد.

● با اخراج لجام گسیخته، فشار بر بقیه کارگران افزایش می یابد.

● جای خالی افراد اخراج شده و محل های سازمانی خالی باید همواره با اضافه کاری بقیه کارگران پر شود.

● کار چند برابر و فشار کمرشکن برای تحقق اهداف مورد نظر کارفرما مشخصه جدید محیط کار شده است.

● از این رو بندرت می توان بعد از اتمام کار «فراغت خاطر بدست آورد» و حداقل برای مدتی موقت از غل و زنجیر «خود - استثماری» خود را رها کرد. زیرا سازگاری با شرایط به هیچ وجه یک امری خارجی و گذرا نیست. برای موفقیت در جامعه مخاطره آمیز باید انسان ها انضباط و تعقل هدفمند را از آن خود سازند و آن را به هدف حداکثر و لایزال زندگی خود تبدیل کنند: **کارائی و موفقیت «بعنوان فرامین فکری و عملی از افراد دقت، تمرکز و تطبیق می طلبد و این چیزی جز کنترل بی وقفه، لاینقطع و ناگزیر خود نیست!⁵»**

² S. Breuer

³ E. M. Wood

⁴ K. Pickshaus

⁵ R. Zoll

پراتیک زندگی در سرمایه داری مخاطره آمیز انسان ها را ناچار می سازد که روز بروز بخشی از احساسات، عواطف و حساسیت اجتماعی خود را فدا کنند.

- برای موفقیت در زندگی تمرکز روز افزون کلیه حواس بر فرامین نبرد مرگ و زندگی ضرور است، بدون اینکه بتوان واقعا روی پای خود ایستاد و دورنمای عملی مطمئنی یافت. و درست از همین روست که مردم خود را زیر فشاری اختناق آور و عصبی احساس می کنند.

- در گنده گوئی های فلسفی مد روز علت این پدیده های فرهنگی را در دینامیسم درونی پیشرفت تکنولوژیکی جستجو می کنند و از استعاره «سرعت» برای توصیف دوران کنونی استفاده می کنند.

- در توضیحات فرهنگی - فلسفی اما علل این پدیده های اجتماعی از نظر پنهان می مانند: **فشار روز افزون رقابت و بالارفتن سرعت «گردش سرمایه» منجر به تنزل میزان سود می شود و به نوبه خود تشدید مبارزه رقابت آمیز را بدنبال می آورد.**

- بعد از بی اعتبار از آب در آمدن توهمات گونه گونه «اقتصاد جدید» نیز (که بزعم برخی نه تنها قرار بود یک راه رشد رفاه پیگیر و بی بحران را تضمین کند، بلکه همچنین کار خود خواسته خالی از اجبار را ممکن سازد) نقاب از چهره بر می دارد و سیمای واقعی خود را عیان می سازد.

- اشکال «خودگردانی» روندهای کار نیز تحت الشعاع استثمار هرچه مؤثرتر کار فردی قرار می گیرند و میدان های عمل گسترده نیز در واقع در قالب تنگ موازین کارائی توجیه می شوند و سازماندهی آن ها چنان است که شاغلین برای برآوردن انتظارات کارفرما چاره ای جز از آن خود کردن «طرز تفکر کارفرما» ندارند.

- معیارهای کارائی که با این تغییر دورنما در رابطه اند، نه تنها کارکنان را مجبور به «کنترل خویش خویشتن» می کنند، بلکه همچنین مرزهای میان «خود - استثماری» و بهره کشی توسط بیگانه را مخدوش می سازند.

- در دنیای به اصطلاح «زیبا و نوین» اقتصاد انترنتی کار تا حد مرگ همانقدر در دستور روز است که صرف نظر کردن از زندگی خصوصی خویش. فرق میان کار و فراغت به مفهوم «رهائی از سلطه بیگانه» از بین می رود.

- روابط میان انسان ها همراه با تخیل و خلاقیت آن ها تحت سیطره الزامات «گردش سرمایه» قرار می گیرند.

در این نظام، «پژوهشگر آینده» از (هیپو فراین بانک مونیخ) مدینه فاضله نئولیبرالی «خودفروشی» فروشندگان نیروی کار را بطور مشخص مطرح کرده و طرح آژانس های «آزاد» کار را عنوان می کنند که بمثابة مؤسسات یک نفره برای مدت های محدودی با تیم های متفاوت روی پروژه های متفاوت کار خواهند کرد. این مؤسسات با تخصص و کارائی های خود هر جا نیاز باشد، وارد عمل خواهند شد. این کارگران «حاضر به یراق» باید انعطاف پذیری و تحرک بی حد و مرز داشته باشند و خود را با کلیه دشواری های جریانات سیکلی بازار کار تطبیق دهند.

از مشخصه های سیستم سرمایه داری این است که انسان ها را بطور کامل به خدمت می گیرد و علیرغم مقاومت های موفقیت آمیز، علیرغم نتایج درخشان مبارزات سندیکائی و کاهش چشمگیر ساعات کار (یعنی مدت زمانی از زندگی زحمتکشان که سرمایه در اختیار خود می گیرد) در جوامع بسیار پیشرفته سرمایه داری (و بویژه در این جوامع) انسان ها

دوباره بیشتر از دوران پس از جنگ جهانی دوم و حتی بیشتر از جوامع ماقبل سرمایه داری مجبور به کار باشند.

پس از جا افتادن 40 ساعت کار در هفته به نظر می رسد که امید به کوتاه تر کردن زمان کار واقع بینانه است. ولی واقعیت عینی از چیز دیگری حکایت می کند. بجای استفاده از امکانات زمانی که در نتیجه رشد نیروهای مولده پدید آمده اند، سرمایه می کوشد که ساعات کار را دوباره بیشتر کند.

هنجارمندی و انتقاد اجتماعی

مثال های فوق حاکی از آنند که تضادهای اقتصادی فقط یک طرف واقعیت کاپیتالیستی موجودند. تحت فشار قرار گرفتن فردی، اختلالات روحی و نابسامانی های اجتماعی با این بحران پیوندی تنگاتنگ دارند که چارچوب تئوری مارکس در تحلیل آن ها برزندگی بی نظیری از خود نشان می دهد. چه، این تئوری تنها به توضیح شیوه تأثیرگذاری رژیم انباشت سرمایه و یا سقوط قانونمند میزان سود نمی پردازد، بلکه علاوه بر آن شامل تئوری بسیار مهم دیگری بنام «**بیگانگی فردی و اجتماعی**» است. مارکس در رابطه با آن به بررسی سرسختانه اشکال ایدئولوژیکی درک حاکمیت و همچنین در مخالفت با آن شرایط بشردوستانه «تحقق خودی» انسان ها را مطرح می کند. از همین رو اغلب سؤال می شود که انسان ها از چه راهی می توانند به تعادل روانی - اجتماعی با خود و با محیط اجتماعی خود نایل شوند؟

با تحلیل ساختارهای روزمره و روابط شغلی در پرتو مقوله «**تئوری بیگانگی**» مارکس معلوم می شود که علیرغم کلیه تغییرات ظاهری خصلت ضداجتماعی و ضد انسانی سرمایه داری تغییر نیافته است. مشخصه فرهنگی سرمایه داری عبارت است از عوارض فردی و اجتماعی ناشی از «**بیگانه فرمائی**» و در نتیجه انسان ها محصول کار خود را بیگانه با خویش و جامعه در می یابند. چنان بیگانه که زندگی آنان را تحت سلطه خود قرار می دهد و جلوی تکامل فردی آن ها را می گیرد. قابل انتقاد بودن سرمایه داری بنظر مارکس و انگلس از آنروست که برای این سیستم به سبب مکانیسم های عملکردی آن منافع اقتصادی «گردش سرمایه» مهمتر از خواست های انسان ها برای تحقق شخصیت خویش است.

تفکر انقلابی از نظر مارکس یعنی دفاع از نیازهای انسانی برای تحقق شخصیتی خود علیه اصول انتزاعی «گردش سرمایه» و دینامیسم اجتماعی خارج از کنترل آن. فقط در پرتو این **هومانیزم انقلابی** است که می توان دریافت که سرمایه داری برای بازتولید خود، انسان ها را به تحمل چه خسارات روحی و روانی وا می دارد: این دورنمای زندگی و شانس رشد مشخص انسان هاست که فدای **اتوماتیزاسیون**، انتقال محل کار به کشورهای دیگر، فشار شغلی و عدم امنیت می شود. بیکاری از نقطه نظر اصل تعقل اقتصادی یک فاجعه است ولی سنگین تر از خسارات اقتصادی فشار روحی ناشی از آنست. بویژه نسل جوان از این بابت رنج می برد که برای خود جای آبرومندانه ای در جامعه نمی یابد و در جوی بدون کوچکترین دورنمای آتی بسر می برد: «تصورش هم حتی دشوار است، آنچه که آن ها در گذار روزها که هر ثانیه اش به درازای سالی است، احساس می کنند و نسبت به چیزهائی که عناصر اساسی زندگی به حساب می آیند، کوچکترین امیدی نمی توانند داشته باشند»⁶

«فضای روانشناسانه زندگی» خفقان آور می شود و قربانیان به سرنوشت خود با بی چارگی

⁶ V. Forrester

و تسلیم طلبی واکنش نشان می دهند. حالتی مرکب از شرم و عجز آن ها را به تنگ ترین گوشه های زندگی شخصی می راند و یا تحت شرایط معینی آن ها را به واکنش اعتراضی کور و یا چماق کشی لگام گسیخته سوق می دهد.

نادیده گرفتن آزمون بحران

نه فقط برای طبقات پایین اجتماعی وضع زندگی نا مطمئن تر شده است، بلکه کسانی هم که هنوز در شرایط مطمئن تری بسر می برند، متوجه می شوند که ریسک های زندگی غیر قابل پیش بینی شده اند و تخصص ها و مهارت هایی که امروز خریدار دارند، می توانند فردا زاید شمرده شوند. با کاهش هرچه بیشتر اعتبار و ارزش تخصص و با نامطمئن تر شدن دورنمای آتی برخورد عاطفی و فکری به تحولات اجتماعی متناقض تر می گردد و انرژی روحی فوق العاده ای برای نادیده گرفتن خطر صرف می شود. روی آوردن به نسیان و توجیه تسکین بخش به یکی از مهم ترین اهرم های روحی بقا در سرمایه داری مخاطره آمیز بدل شده است، چه فقط بدان وسیله عمل انسان ها حتی در جو عدم اطمینان حیاتی ممکن می گردد. ساختار شخصیتی انسان ها که در زیر فشار بحران متزلزل شده است، با توسل به زره عادات که نقش صافی بازی می کند، آرام می گیرد. پرسش های انتقادی که پرده خودفریبی را از هم می درند و مردم را بیاد وضع اجتماعی نابسامان خود می اندازند، ممنوع اعلام می شوند.

بهای لازم برای ثبات بخشیدن به روان آشفته فردی انسان ها با توسل به نادیده گرفتن قضایا شکل فشرده ای از آگاهی اشتباه آمیز است که اطاعت را واجب می شمارد و بویژه در مقابل درک واقع بینانه وضع زندگی دیواری بلند می کشد. شکلی از بیگانگی روحی که وابستگی سیاسی و اجتماعی افراد را قوام می بخشد، به تقویت موضع ناآگاهان و بی خردان می انجامد و بدین طریق وابستگی به بیگانه تحکیم می شود. بی اعتبار شدن ملاک های انتقادی اجتماعی در 25 سال اخیر قرن بیستم نیز از این چنین موازین جهانی - حیاتی بیگانه - فرمائی سرچشمه می گیرد.

علیرغم این کسانی یافت می شوند (حتی در میان نیروهای چپ) که بر این باورند که گویا سرمایه داری «مدرن» مکانیسم های نیرومندی برای حل تضادهای خود بوجود آورده است. ولی اگر نظری انتقادی به اوضاع و احوال ببیند، اثری از آن نخواهیم دید: کم نیستند تعداد فجایع اجتماعی، فرهنگی و محیط زیستی در حال حاضر که نتیجه امتناع سیستم سرمایه داری از تحقق تغییرات ضرور نباشند. میزان هوش، استعداد خلاقانه و انرژی روانی مصروفه برای نجات اشکال اقتصادی، کاری و زندگی در حال زوال، روز افزون است. سستی مناسبات زندگی و فشار عملی عینی باعث تمرکز مطلق حواس بر لحظه مشخص می شوند و تأمل و تفکر در باره عمل خود را نا ممکن می سازند. شیوه کار رایج حافظه را تخریب می کند و امکان فراتر رفتن از وظایف روزمره را از انسان ها سلب می نماید. و لذا الگوهای عکس العمل روزمره تصاویر قرینه از زندگی اقتصادی اند. زندگی اقتصادی ای که سود فوری معیار همه معیارهاست و تفکر دوراندیشانه امری است فراموش شده.

با تحریف «بت پرستانه»⁷ واقعیت و با تمرکز مطلق بر لحظه موجود رشد آگاهی لازم برای تغییرات ضرور سد می شود: اندیشیدن به آلترناتیوها ممنوع اعلام می شود و زندگی فلاکت آمیز و ذلت بار بعنوان سرنوشتی اجتناب ناپذیر قلمداد می گردد.

⁷ Fetischisierung

نادیده گرفتن تعمدی رشد تضادهای اجتماعی و بی تفاوتی روزافزون نسبت به سرنوشت حیاتی حاشیه نشینان امپراطوری رفاه دست به دست یکدیگر می دهند. سردمداران امپراطوری رفاه برای نیل به امیال خود چپاول سرتاسری قاره ها و به روز سیاه نشانیدن توده های میلیونی در سیستم اجتماعی خود را بدون کوچکترین ابائی بجان می خرند. بی ارزش انگاشتن دیگران و فاصله گرفتن هرچه بیشتر از حاشیه نشینان، اغلب پایه و اساس تلاش برای اطمینان خاطر خود می باشد، چه، فقط در صورتی که خود قربانیان (به بهانه نداشتن تخصص، انعطاف پذیری، آمادگی تطبیق خود و تحمل فشار زیاده از حد) مسئول وخامت اوضاع زندگی خود محسوب شوند، می توان توهم نجات از بحران را (با دم زدن از انعطاف پذیری، صاحب نظر بودن و پرکاری و پیگیری) اشاعه داد.

اگر این شگرد اجتماعی - روانی تثبیت با دستاویز قرار دادن قدر قدرتی «اصل واقعیت» مؤثر نیفتد، چاره ای جز پناه بردن به الگوهای فکری غیر عقلانی باقی نمی ماند که موجب خاطر آسودگی موقتی می شوند (و از آن جمله اند پناه بردن به ناسیونالیسم، نژادپرستی و ...) که اگر نتیجه ناگزیر آن هم نباشد، نتیجه محتمل آن است.

اجبار به خودفروشی

سرمایه داری پیشرفته عمدتاً با دستکاری ذهنیت انسانی به «باز تولید» خود می پردازد. مردم برای ادامه حیات در جامعه مبتنی بر رقابت مجبورند یک فردیت «منفرد»⁸ انعطاف پذیر بخود بگیرند، تا بتوانند خود را با خواست ها و انتظارات رنگارنگ تطبیق دهند و قابل تعویض بودن افراد و رجحان هنجارهای موجود را نیز بپذیرند. جنبه اجتماعی آشکار این گونه استفاده از ذهنیت خادم «گردش سرمایه» عبارت است از «بیوگرافی های سرهم بندی شده» و «الگوی سبک زندگی» که تنوع آن ها را علمای اجتماعی سرسپرده به عنوان نشانه ای از شیوه های «اجتماعی شدن» آزاد از بندهای ساختار اجتماعی تفسیر می کنند. آن ها به عرصه های عمل گسترده استناد می کنند که تا حدودی هم درست است. پراتیک «خودنمایی» اما برعکس ادعای مدعیان تئوری «فردگرایی» به هیچوجه «بازی اجتماعی» شادی بخشی نیست، بلکه یک نمایش اجتماعی - روانی است. چه، نبرد برای به رسمیت شناساندن نیازهای رشد فردی خود و نبرد علیه بیگانگی و کارائی اجتماعی نبردی دائم و لاینقطع است. «بیوگرافی های سرهم بندی شده» و «سبک های زندگی» در شکل غالب خود در هر حال تحت تأثیر خصلت مبتنی بر اجبار روندهای «باز تولید» اجتماعی بوده اند. آنها نقش روز افزونی برای حفظ موقعیت اجتماعی بازی می کنند. آن ها یک قالب اجتماعی - فرهنگی اند که در درونش مبارزه برای کسب موضع بهتری در رقابت و تحکیم موقعیت خود صورت می گیرد. میدان عمل اجتماعی که در نتیجه از بین رفتن شرایط سنتی وسیع تر شده است، چیزی جز اجبار عینی تطبیق خود با شرایط جدید زندگی نیست. شرایط جدیدی که نه تنها در تغییر مدام و کاملاً نو است، بلکه به سبب بی اعتبار شدن ملاکهای توضیح گر کلکتیف (تعاونی) در مه غلیظی فرو رفته است.

کاهش اعتبار ملاک های سنتی صلاحیت کاری انسان ها را مجبور به تقیل اشکال جدی خودنمایی می کند. تطبیق مهارت های فردی با بازار باید به کمک شیوه های رفتاری خود به نمایش گذاشته شود و حق شرکت در اجتماع بوسیله معیارهای تشخیص مطرح شود.

«خودآرائی»⁹ در وهله اول حاکی از تطبیق خود با شرایط تغییر یافته بهره کشی از کالای «نیروی کار» است. مردم ناگزیرند بنا به توقعات و مطالبات بازار واکنش نشان دهند و

⁸ fragmentarische

⁹ Selbststilisierungen

فردیت خود را مطابق با مصالح خارجی تغییر دهند. آنها باید «ظاهر و نمای»¹⁰ مورد قبول از خود عرضه کنند و لیاقت اجتماعی خود را بدین وسیله اثبات نمایند. ادعای برگرداندن فردیت افراد به آنها بمعنای اجتماعی - ساختاری آن خود را در تبدیل واقعی انسانها به مهره های بی کس و تنها و به عنوان نتیجه مناسبات اجتماعی ئی که در آن فرد فقط در رقابت با افراد دیگر و فقط به کمک آلت دست قرار دادن¹¹ شخصیت خود می تواند ادامه حیات یابد، رسوا می کند.

ادعای طرفداران تئوری «برگرداندن فردیت افراد به آن ها»¹² مبنی بر اینکه که گویا «پیوندهای سنتی» معنی خود را از دست می دهند، موجب تفسیر نادرست وابستگی های اقتصادی - اجتماعی ئی می شوند که جایگزین آنها می گردند: نیاز حیاتی به «بهره وری خویش»¹³ و تطبیق بی برو برگرد خود با اشکال بازاری «بازتولید». انسان ها پیوسته تحت فشار دائمی رقابت مجبور به تقبل وظایف جدید و تن در دادن به ترکیب نامتداولی از تصمیمات محوله می گردند. آن ها باید (همانطور که در ادبیات سازمانی - تئوریک مدیریت می خوانیم) وظایف کاملاً متفاوتی به عهده بگیرند و «توقعات کاری متفاوتی را بر آورده سازند، بدون اینکه به تنگ آمده و دست به شورش بزنند.»

«سبک زندگی» رایج در عین حال شکلی از راسیونالیزه کردن هراس از عدم موفقیت است که به سبب اشکال تنظیم اجتماعی - روانی حاکم شیوع می یابد: اقبال نومید و مردد طبقات متوسط اجتماعی برای پرده پوشی کردن معضلات زندگی خود (که قربانیان بحران خود را مسئول آن می پندارند) و برای امید بستن (بطور ذهنی هم که شده) به حداقلی از نظم و ثبات در جهان مه آلود دست به دامن الگوهای زندگی رایج از سوی رسانه های گروهی می شوند: اجبار به قبول تطبیق و «بیگانه - سالاری»¹⁴ هرچه بزرگتر باشد، بهمان اندازه دروغ های زندگی کلکتیف (دسته جمعی) یک فرد مستقل داوطلبانه تر شکل خواهند گرفت. با توجه به رشد اجتماعی بحران زده از تصور «آقای بی حد و مرز خود بودن» تشعشعی سحرآمیز متجلی می شود. (فریدهلم کرول) این روند را به حق چنین توصیف می کند: «وکالت تام دادن به خود در شرایط ساختاری بیهوشی و اغما». ولی از آنجا که موفقیت در «خودنمائی همواره نامعلوم است، برای فرد مورد نظر چاره ای جز دستکاری مدام در بیوگرافی (شرح حال) و اخلاق و عادات خود باقی نمی ماند و لذا همه چیز در وضع بی اطمینانی و بی ثباتی دائم فرو می رود.»¹⁵

¹⁰ Fassade (Freud)

¹¹ Instrumentalisierung

¹² Die individualisierungstheoretische Konzentration

¹³ Selbstverwertung

¹⁴ Fremdbestimmung

¹⁵ R. Kurz